

منصور ضابطیان، نویسنده و سفرنامه‌نویس:

بخشی از نسل جدید

سواد تاریخی و خواندن ندارد

۶۴ جلد کتاب؛ فروش روزانه ناشران در نمایشگاه

سالی که نکوست از بهارش پیداست



۶۴ جلد کتاب؛ فروش روزانه ناشران در نمایشگاه سالی که نکوست از بهارش پیداست

حسام آبنوس
فعال حوزه کتاب

نمایشگاه کتاب از بهار کتاب و کتابخوانی می‌داند. ناشران و اهل قلم در این رویداد است که مانند نوروز، سال جدید را آغاز می‌کنند و از قبل برای شرکت در آن برنامه‌ریزی و اقدام می‌کنند. ناشران در این رویداد که بزرگ‌ترین رویداد فرهنگی کشور است، برنامه سال آینده خود را رودر رو با مخاطبان شان در میان می‌گذارند و از آثار جدید رونمایی می‌کنند.

حدود هشت روز از آغاز این رویداد گذشته است و علی‌رغم، سخنگوی سی و پنجمین نمایشگاه کتاب تهران در نشست خبری سه‌شنبه خود در جمع خبرنگاران از میزان فروش روز ابتدایی نمایشگاه کتاب با خبرنگاران سخن گفت. او در این نشست اعلام کرد: «در نمایشگاه کتاب در ۶ روز ۲۸۳ میلیارد تومان کتاب فروخته شد که از این میزان ۲۰۱ میلیارد تومان در بخش حضوری و ۸۲ میلیارد آن در بخش مجازی ثبت شده است. در بخش حضوری ۱۳۲ میلیارد تومان از مبادی رسمی فروخته شد و ۶۹ میلیارد تومان فروش هم از مبادی غیررسمی نظیر پرداخت به شکل کارت به کارت انجام شده است. در بخش مجازی نمایشگاه کتاب هم ناشران

موفق به فروش ۵۶ میلیارد تومانی کتاب شده‌اند که از این رقم سهم کتابفروشان ۲۶ میلیارد تومان است.»

این اعداد و ارقام ظاهر بزرگی دارند، حتی ستاد خبری نمایشگاه کتاب در خبر خود از تیتراژ «نمایشگاه کتاب به فروش دو برابری رسید» استفاده و این دو برابر شدن را در مقایسه با مدت مشابه سال قبل عنوان کرده است. رضوانی همچنین یادآوری شد: «نمایشگاه کتاب در سال گذشته در ۶ روز نخست از برپایی خود ۱۴۴ میلیارد تومان فروش داشت و امسال به فروش نزدیک به دو برابری رسیده که این میزان، با احتساب متوسط درصد افزایش قیمت و برابر با رشد ۹۷ درصدی است.»

نمی‌خواهم اینجا از اظهارنظرهای ناشران درباره نمایشگاه کمک بگیرم - که برخی از فروش امسال شان راضی و برخی ناراضی‌اند - اما می‌خواهم با کمک ماشین حساب درباره این اعداد و ارقام به یک نتیجه برسم. قبل از این کار لازم است عددی دیگر را هم اینجا بیابیم که رضوانی، سخنگو و قائم مقام رئیس سی و پنجمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران در نشست خبری پیش از برگزاری نمایشگاه کتاب اعلام کرد. او در آن نشست از حضور قطعی ۲۶۱۹ ناشر در نمایشگاه خبر داد و اضافه کرد: «۲۵۰ ناشر هم در مراحل مختلف پیش از ثبت نام قرار دارند.»

حالا برویم سراغ ماشین حساب؛ فروش کل بخش حضوری نمایشگاه کتاب طی ۶ روز اول ۲۶۱ میلیارد تومان اعلام شده است. (۸۲ میلیارد فروش بخش مجازی محاسبات جدیدی می‌طلبد و نیازمند تعداد ناشران و کتابفروشان مجازی است که هنوز اعلام نشده‌اند.) با احتساب هر جلد کتاب به طور میانگین ۲۰۰ هزار تومان و تقسیم کردن آن بر فروش کل به عدد یک میلیون و پنج هزار کتاب می‌رسیم. به عبارتی این میزان فروش حاصل فروش این تعداد کتاب است. پس در ۶ روز با احتساب میانگین هر جلد ۲۰۰ هزار تومان، حدود یک میلیون جلد کتاب به فروش رفته است. اگر این تعداد کتاب را بدون احتساب ناشرانی که در مراحل پیش از ثبت نام بودند، تقسیم بر تعداد ناشرانی کنیم (۲۶۱۹ ناشر) که تا روز ۱۶ اردیبهشت قطعی داشتند، به حدود ۳۸۴ نسخه سهم هر ناشر می‌رسیم. این را هم در نظر بگیریم که در این آمار اعلام نشده ناشران هر بخش چه میزان از فروش را به خود اختصاص داده‌اند و طبق روالی همیشگی بیشترین فروش مربوط به بخش ناشران دانشگاهی و کمک آموزشی بوده. ما در این یادداشت درصدد رسیدن به میزان فروش ناشران هر بخش نیستیم. بلکه می‌خواهیم با توجه به همان ۳۸۴ نسخه در ۶ روز ابتدایی به نتیجه برسیم.

۳۸۴ نسخه کتاب در ۶ روز یعنی ناشران با تمام هزینه‌هایی که برای شرکت در نمایشگاه

کرده‌اند (عم از غرفه‌سازی، اجاره آن، باربری، غرفه داران و...)، روزانه به طور میانگین کمتر از ۶۵ جلد کتاب فروش داشته‌اند. در این بین سهم برخی ناشران یقیناً کمتر است، زیرا ناشران بزرگ و پرکار درصد فروش بیشتری دارند و ناشران کوچک به مراتب سهم شان کمتر است. هر چند معنایش این نیست که ناشران بزرگ از فروش شان راضی‌اند، بلکه به همان میزان که فروش بیشتری ممکن است داشته باشند، هزینه‌هایشان در غرفه‌سازی و باربری و نیروی انسانی هم بیشتر است. بگذریم که سهم بیشتر فروش ادوار مختلف نمایشگاه کتاب تهران به بخش‌های کمک آموزشی و دانشگاهی اختصاص پیدا می‌کند. در واقع با این اعداد و ارقامی که اعلام شده و در ظاهر هم بزرگ است نمی‌توان به جمع‌بندی رسید، بلکه باید حساب و کتاب کرد که ناشران در این وضعیت که هزینه‌های تولید کتاب تا مسائل جانبی نشر بالا رفته، با این اعداد و ارقام سال خوبی را شروع نخواهند کرد. این عدد اگر در کنار آمار احتمالی بازدیدکنندگان قرار بگیرد، می‌تواند گویای این باشد که بازدیدکنندگان چقدر برای گردش و چقدر برای خرید کتاب به نمایشگاه مراجعه کرده‌اند؟ ممکن است این عدد و اعداد دیگری که بعد از این اعلام می‌شود ظاهر بزرگی داشته باشند، ولی یادآور آن ضرب‌المثل معروفند که می‌گوید: «سالی که نکوست از بهارش پیداست!»

$$۶۴ = ۶ \div ۳۸۴ = ۲۶۱۹ \div ۲۰۱ = ۲۰۰ \div ۲۰۱$$

میلیارد تومان

هزار تومان

فروش ناشران حاضر در ۶ روز اول نمایشگاه کتاب تهران

متوسط قیمت کتاب

تعداد جلد کتاب فروخته شده در بخش حضوری نمایشگاه

تعداد ناشران حاضر در نمایشگاه

هر ناشر حدوداً چه تعداد کتاب فروخته است؟

روز اول نمایشگاه

متوسط تعداد جلد کتابی که هر ناشر به صورت روزانه در نمایشگاه فروخته است

بخوان و بخند کتاب گران نیست؛ ما ارزانیم

منصوره رضایی
فعال حوزه کتاب

تصمیم گرفتم بعد از سال‌ها بروم نمایشگاه. آخرین بار، هنوز پشت لیم سبز نشده بود و یک چمدان کتاب تست خریدم و دست پر به خانه برگشتم. امسال هم همین تصمیم را داشتم اما از در که وارد شدم همه با تعجب نگاهم می‌کردند و پوزخندی می‌زدند و رد می‌شدند. کمی به خودم شک کردم که نکند عیب و نقصی دارم؟ نکند پاچه شلوارم توی جورابم گیر کرده؟ نکند کفش‌هایم لنگه به لنگه‌اند؟ نکند زپیم باز است؟ نکند کفش شلوارم در رفته؟ نکند بینی‌ام کثیف است؟ نکند روی پیشانی‌ام چیزی نوشته؟ نکند نکندها داشت مثل موزیانه مغزم را می‌جوید که عاقل مردی ز روی شانه‌ام و گفت: «داداش! چند ساله نیومدی نمایشگاه؟» تعجب کردم که او چه طوری فهمیده من چند سال است نیامده‌ام نمایشگاه اما خودم را از تک و تا نینداختم و گفتم: «هر سال می‌ام. پارسال هم اوادم. پیرارسال هم اوادم.» همین‌طور که داشتم عقب و عقب‌تر می‌رفتم، مرد به چمدان قهوه‌ای‌ام اشاره کرد و گفت: «خود پیداست از زانو تو» دست کشیدم روی زانو شلوارم که کمی پوسیده و باد کرده بود و به حال ظاهر بیینی مرد تأسف

خوردم. سالانه سلانه در نمایشگاه قدم می‌زدم که فهمیدم مرد حق داشته. آخر هیچ‌کس با خودش چمدان نیابورده بود. همه یک پاکت نازک و کوچک دست شان بود و من با یک چمدان یغور و بد بدن این ور و آن ور می‌رفتم. با صاحب کفیف همذات‌پنداری می‌کردم و حس می‌کردم لخت و عور رفته‌ام وسط میدان شهر و با انگشت، همه نشون می‌دن منو اما تصمیم گرفتم اعتماد به نفسم را حفظ کنم و بابت پایین آمدن سرانه مطالعه و بی‌سواد شدن مردم ابراز نگرانی کنم و دشنام‌هایی را نثار فضای مجازی کنم که جای کتاب و کتاب‌خوانی را گرفته. همچنین تصمیم گرفتم خودم لشکر نک‌نفره باشم و سرسختانه جلوی دشمنان فرهنگ و هنر این مرز و بوم، به ویژه آمریکای جنایتکار، بایستم و چراغ دانش و آگاهی مملکت را روشن نگه دارم اما سوختم، بد هم سوختم.

به اولین غرفه‌ای که با گذاشتم هفت هشت تا کتاب لاغر، کانه گاوهای بنی اسرائیل در قطعی مصر، برداشتم و سرخوشانه رفته پای صندوق و با همین دست‌های قلم شده‌ام کارت‌م را به صندوقدار دادم و رمزش را گفتم که یازده یازده بود و کتاب‌ها را تحویل گرفتم و گذاشتم توی چمدان قهوه‌ای‌ام. بلافاصله پیامک بانک برایم آمد و بلافاصله سقف نمایشگاه روی سرم خراب شد. اولش فکر کردم صندوقدار

اشتباه کرده اما بعد که پشت کتاب‌ها را دیدم فهمیدم خودم غلط زیادی کرده‌ام که هفت هشت تا کتاب خریده‌ام. با این وجود، مطمئن بودم که مسئولان خدوم و دلسوز حتماً فکری به حال گرانی کتاب و پایین آمدن قدرت خرید مردم کرده‌اند. چشم چرخاندم و دیدم بله! در اقصی نقاط نمایشگاه، تپه کاشته‌اند و روی تپه‌ها دکه گذاشته‌اند و روی دکه‌ها کاغذی چسبانده‌اند با این عنوان: «مبادله کالا و کتاب». بر این تدبیر درود فرستادم و بی‌درنگ به نزدیک‌ترین تپه مراجعه کردم. متولی تپه که مردی تپل مپل با سبیل‌های دررفته بود و بیشتر می‌خورد قصاب باشد تا متولی تپه تبادل کالا و کتاب، فهرست طولیلی داد دستم و گفت: «کدوم رو می‌خواهی؟» با دیدن منوی مبادله کالا و کتاب، فکر کردم جهت رفاه حال کتابخوان‌ها روی تپه‌ها طبایخی زده‌اند اما سریع ماجرا را فهمیدم و کلی بالا و پایین کردم و تصمیم گرفتم یک بن ۱۰ میلیونی بگیرم و چندتا دایره‌المعارف مصوری که مدت‌هاست آرزویش را داشتم بخرم. حتی فکر داشتش هم لبخندم به لبم می‌آورد. با لبخند کشداری به متولی تپه گفتم: «جیگر». مرد برافروخته شد و پس از ذکر الفاظ نسبتاً ناپسندی گفت: «مگه خودت برادر و پدر نداری؟ فکر کردی باهاش شوخی دارم؟» گفتم: «منظورم این است که جگرم را می‌فروشم

و یک بن ۱۰ تومنی می‌گیرم.» متولی تپه، صدایش را پایین آورد و گفت: «شما که ادعای کتاب‌خوینیت می‌شه نمی‌دونی جیگر همون کیده؟» حالا چرا جیگر؟ این بار نوبت من بود که به خاطر خطاب شدن با این واژه برافروخته شوم اما متولی تپه که این‌کاره بود خط و خطایش را زود فهمیدم و اضافه کرد: «می‌گم چرا می‌خواهی جیگر تو بفروشی؟ بقیه مردم معمولاً کلیه‌شون رو می‌فروشن. چون اولاد دوتا ازش دارن. دوما گرون تره و اقلا خوراک فکری یک سال شون رو تامین می‌کنه.» حرفش منطقی بود اما متأسفانه من از این کار معذور بودم. آه سوزناکی کشیدم و گفتم: «اولادوما اشتباهه و باید بگید نانیا. نانیا کلیه‌م رو برای خرید آیفون فروختم. آخه نمی‌شه کتاب بخونم و عکس بگیرم و استوری نذارم که. اون وقت مردم چه جور بفهمن باسوادم و به چیزی بازمه و روم حساب کنن و سری توی سرها دربیارم؟» متولی تپه سری تکان داد و اشک در چشم‌هایش حلقه زد و یک سیگار گیراند و یک نخ هم به من داد. روی پاکت سیگار، عکس دوتا آدم بود؛ یکی شان سالم و توت‌میز و چاق و چله و سرخ‌وسفید بود و روی شکم برآمده‌اش نوشته بود: «فرد کتاب‌نخوان». آن یکی هم خالی خالی و زار و نزار و لاغر و نحیف بود و روی پوست آویزان پیشانی‌اش نوشته بود: «فرد کتاب‌نخوان».